

تحلیل گفتمان انتقادی لامیه العرب

علی رضا محمدرضایی^۱

چکیده

گفتمان انتقادی، کارکرد زبان در جامعه و سیاست را بررسی می‌کند و معتقد است که عواملی همچون بافت تاریخی، روابط قدرت و سلطه، نهادهای اجتماعی و فرهنگی و ایدئولوژیکی، متن یا صورت زبانی و معانی جدید را به وجود می‌آورند. و گفتمان را می‌سازند. و در این رویکرد، زبان آینه‌ی شفاف نیست که حقایق را بنمایاند؛ بلکه شیشه‌ی مات است که حقایق را تحریف می‌کند. بنابراین در این مقاله، سعی بر آن است تا با کنار زدن لایه‌های ظاهری متن لامیه العرب شنفری (شاعر معروف دوران جاهلیت عرب) آنچه در فراسوی واژگان، جمله‌ها و متن پنهان مانده است، آشکار گردد و سری به کارآمدی و یا ناکارآمدی نهادهای اجتماعی حاکم آن روز زده شود و گفتمان‌هایی که از طریق این نهادها خود را طبیعی جلوه داده‌اند و مردم آن را بدون هیچ مقاومتی پذیرفته‌اند و در فراسوی پنجره‌ی لامیه‌ی شنفری قرار گرفته‌اند، بازخوانی و واکاوی شوند. همچنین ابیات لامیه از دریچه‌ی شخصیت شنفری و دیدگاه‌های روانشناسی شخصیت، تحلیل شده‌اند.

کلیدواژه‌ها: شعر جاهلی، لامیه العرب، گفتمان انتقادی، عناصر زبانی، شنفری

۱- مقدمه

تحلیل گفتمان انتقادی، معتقد است که متن یا صورت‌های زبانی و معانی جدید، تحت تأثیر عواملی همچون بافت تاریخی، روابط قدرت و سلطه‌ی حاکمه، نهادهای اجتماعی و فرهنگی و ایدئولوژیکی به وجود می‌آید. برخی، ایدئولوژی را دستگاهی از ایده‌ها و ارزش‌ها دانسته‌اند که به عمل بشری، جهت و معنا می‌دهد و می‌خواهد خود را در عمل واقعیت بخشد (آشوری ۱۳۷۷ : ۲۱۳). در زبان‌شناسی از احتمال ناآگاهی روانی افراد جامعه از این عقاید و برداشت‌ها سخن گفته شده است. هرچند «اعمال و رفتار آن‌ها در درون همین نظام شکل ویژه‌ای به خود می‌گیرد و گفتار ساخته و پرداخته‌ی آن‌ها با توجه به همین ایدئولوژی تبیین و توجیه می‌شود و معنای خاص خود را پیدا می‌کند» (یارمحمدی ۱۳۸۱: ۱۸۱). تحلیل‌گر زبان‌شناسی انتقادی، زبان را به عنوان عملی اجتماعی می‌نگرد که در پیوند با ایدئولوژی، قدرت، تاریخ و جامعه در سطح متن، مورد مطالعه قرار، می‌گیرد. این زبان‌شناس تحلیل‌گر باید پرده از صورت ظاهر متون بردارد، و آنچه در فراسوی واژه‌ها، جمله‌ها، و متن پنهان مانده است، آشکار سازد؛ زیرا در رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی، زبان همچون شیشه ماتی شمرده می‌شود که ممکن است حقایق نهفته در اراده‌ی قدرت‌های پنهان و پیدای حاضر در نهادهای اجتماعی را همچون شبحی بنمایاند و یا در فراسوی خود مخفی سازد. به عبارت دیگر نهادهای اجتماعی، فرهنگی و سیاسی گفتمان‌ها را می‌سازند. این گفتمان‌ها با ایدئولوژی و اهداف خاص در گذر زمان از طریق همین نهادها آن‌چنان گسترش می‌یابند که مردم آن‌ها را اموری طبیعی می‌پندارند. لذا پذیرش این نوع گفتمان و ایدئولوژی‌ها و تفکرات، امری طبیعی جلوه می‌کند و مردم گمان می‌کنند که آن را با منطق و به اختیار خود برگزیده‌اند و آزادانه، داوری می‌کنند و تصمیم می‌گیرند.

این جاست که تحلیل گر گفتمان انتقادی پا به میدان می گذارد تا:

۱. از آنچه طبیعی جلوه داده شده است، طبیعی زدایی کند تا اگر جامعه‌ای رو به آینده دارد با درک صحیح حقایق در سرنوشت خود سهیم شود (آقاگل زاده ۱۳۸۵: مقدمه).

۲. اگر بر مردمی غبار قرن‌ها نشسته، به مگاک خاک رفته‌اند، با بازخوانی و واکاوی آن سوی متن‌های باقی مانده از آنها، بتواند با تحریف زدایی، دور کردن ساده‌انگاری، تجربیاتی فراروی مخاطب قرار دهد که از گذشته به نفع آینده، بهره گیرد.

۳. «مفاهیم ایدئولوژیکی و روابط قدرت که این روزها در زمره‌ی بافت در تحلیل گفتمان مطرح و در دادن معنا به گفتار، دخیل هستند» (یار محمدی ۱۳۸۸: ۱۸۱) بررسی شوند.

در این جستار، لامیه العرب شنفری، یکی از مشهورترین شاعران «صعالیک» قبل از اسلام، تجزیه و تحلیل می‌شود. حال که هدف تحلیل گفتمان انتقادی، با تجزیه و تحلیل داده‌های زبانی، آشکارسازی روابط قدرت پنهان و فرایندهای ایدئولوژیکی در زبان‌شناسی است و متون را در ارتباط با بافت اجتماعی‌ای که در بستر آن به وجود آمده‌اند و باید در همان بافت تفسیر شوند، تجزیه و تحلیل می‌کند، پس بهتر است قبل از تحلیل لامیه نظری به صعالیک و فضای حاکم بر جامعه‌ی آن روز بیندازیم تا شاید بتوان درک صحیح‌تری از این قصیده و آن فضا به دست داد و با حرکت در راستای اهداف این رویکرد تحلیلی و رویکردهای زیر مجموعه آن همچون رویکرد صوری-نقشی و نقش‌گرایی و تحلیل بافتی موقعیتی، آن هم با پرداختن به نمونه‌های قابل تطبیق از لامیه العرب، خوانشی نو از متون ادبی مطرح کرد. آشنا کردن دانشجویان و دانش‌پژوهان با مباحث جدید و نشان دادن امکان پردازش عناصر تشکیل دهنده‌ی جمله‌ها و متون ادبی، از زاویه تحلیل‌های

زبان‌شناسی به منظور برون رفت از نگاه‌های سنتی از ضرورت‌های این پژوهش است. روش تحقیق، توصیفی - تحلیلی است که از منظر تاریخی، اجتماعی، روان شناختی به هر یک از ساختارها و داده های زبانی بروز یافته در لامیه پرداخته است. نوآوری این پژوهش در همین نگاه نو به این قصیده‌ی معروف است، که هیچ یک از پژوهش‌های انجام شده از این منظر به آن نپرداخته‌اند.

صعلوک‌ها

به فقیرانی اطلاق می‌شد که هیچ پشتوانه‌ای نداشتند و شاعران صععلیک در عرب تاریخ ادب عربی به آن دسته از شاعران متمرّد و گرگ‌صفتی می‌گفتند که در دوران جاهلیت، به شهرها و روستاها دستبرد می‌زدند و در غارت و تخریب چیره‌دست بودند. با تکیه بر سرعت و دوندگی و شاخت خود از بیابان‌های گُشنده‌ای که آب مورد نیاز خود را در آنجا در تخم شترمرغ‌ها پنهان می‌کردند، در بیابان‌های بی‌آب و علف، متواری می‌شدند و دست هیچ، اسب‌سواری به آن‌ها نمی‌رسید.

برخی از آن صععلیک به دلیل ژن‌هایی که از حام بن نوح در خون پدرانشان جاری بود، سیاه‌پوست بودند و به آن‌ها «کلاغ‌های عرب» می‌گفتند. قبیله برخی دیگر را به خاطر ترس از پیامدهای رفتاری‌شان طرد کرده و نام «خُلَعَاء» (طردشدگان) را بر آن‌ها نهاده بود (افرام البستانی، ۱۹۹۸م: ۱۸۱).

شنفوری هم سیاه‌پوست بود و هم از قبیله‌ی خویش رانده شده بود.

نا امن کردن محیط زندگی در همه‌ی گفتمان‌ها و ایدئولوژی‌ها محکوم شده است. نگاهی به گفتمان‌های رایج جامعه‌ی جاهلی پیش از اسلام تا گفتمان‌های کنونی در دنیای به اصطلاح، متمدن و با فرهنگ امروز، این حقیقت را آشکار می‌سازد. اما ساز و کارهای مقابله با نا امنی در هر برهه‌ی تاریخی، معمولاً نشان از

ناتوانی و ناکارآمدی نهادهای اجتماعی تصمیم‌گیرنده، داشته است. این ناتوانی، در برخورد هیئت رئیسه‌ی قبیله، که در رأس آن شیخ قبیله قرار داشت، با متجاوزین به حقوق عمومی و فردی کاملاً هویدا است. واژه «خلعاء» اگرچه این حقیقت را آشکار می‌سازد که در جامعه‌ی آن روز ناامنی وجود داشته، ولی در فراسوی خود همان ناتوانی متولیان نهاد اجتماعی قبیله را در برخورد و در حرکت به سمت اصلاح فردی، نهان می‌دارد؛ زیرا شیخ قبیله برای مبارزه با ناامنی تنها شیوه برخورد را حضور در بازار «عُكَاط» و یا محافل عمومی دیگر می‌دید و با شهادت گرفتن از مردم حاضر، مبنی بر اعلام عمومی طرد این‌گونه افرادی که بیم آن می‌رفت دست به ناهنجاری‌های اجتماعی بزنند و شیخ قبیله نتواند پاسخ‌گوی رفتار زیرمجموعه‌ی خود باشد، مسئولیت را از خود سلب می‌کرد.

تحلیل صوری-نقشی

الگوی صوری - نقشی که توسط لیچ^۱ مطرح شد و بعنوان یکی از رویکردهای تحلیل به شمار می‌رود بر این فرض‌ها استوار است که بازنمون معنایی جمله با تعبیر کاربرد شناختی آن تفاوت دارد و کاربردشناسی از فن بلاغت و بیان پیروی می‌کند و معنای دستوری پاره گفته‌ها را به معنای غیر مستقیم یا معنای مورد نظر و پیش فرض‌های آن مربوط می‌سازد. دستور زبان دارای نقش اندیشگانی است و تجربه‌ها را بیان می‌کند در حالی که کاربرد شناسی جنبه‌های اجتماعی کاربرد زبان (همچون خواهش، درخواست، پرسش، دعوت) را مدنظر قرار می‌دهد (آقاگل‌زاده ۱۳۸۵ : ۹۱)؛ لذا نوع عوامل زبانی و سطح آن، نشان دهنده‌ی ساز و کار اجرایی هر گفتمان است و هر دو، به فراخور

جمعیت بشری، سطح روابط افراد و سطح تفکر و میزان پیشرفت دانش و تکنولوژی و گسترش وسایل ارتباط جمعی، دگرگون می‌شوند.

در جامعه‌ی جاهلی پیش از اسلام که مدار و محور تعیین حقانیت، روابط خویشاوندی و قبیله‌ای است، گفتمان «أَنْصُرُ أَهْلَكَ ظَالِمًا أَوْ مَظْلُومًا» (برادرت را یاری کن چه ستمگر باشد و چه ستم‌دیده) پا به عرصه‌ی حیات فکری می‌گذارد و به مجموعه‌ی عقاید، برداشت‌ها و ارزش‌های جامعه‌ی آن روز، اضافه می‌گردد و به اعمال و رفتار افراد درون این نظام، شکل ویژه‌ای می‌دهد و انتظاراتی را برای فرد، ایجاد می‌کند. روی همین اصل بود که وقتی قبیله، شنفری را از خود می‌راند او احساس می‌کرد که با رفتاری غیرطبیعی و غیرمنطقی مواجه شده است؛ لذا فرمان، کوچ اقوام و خویشان را صادر می‌کند:

أَقِيمُوا، بَنِي أُمِّي، صُدْرَ مَطِيَّكُمْ فَإِنِّي إِلَى قَوْمِ سَوَاكُم لَأَمِيلُ

(الشنفری، ۱۹۹۱: ۶۰)

*ای برادران، سینه‌ی راهوارهایتان را از زمین بلند کنید که من به قوم دیگری، غیر از شما، تمایل دارم.

وقتی چنین گفتمانی حاکم می‌شود و پای منفعت و زیاده‌خواهی، وسط می‌آید معیارهای حقانیت از دیدگاه افرادی که ایدئولوژی برآمده از این گفتمان را پذیرفته‌اند، تغییر می‌کند و مفاهیم انسانی به نفع افراد خودکامه، مصادره می‌شوند. همین‌جاست که شنفری با تعبیری کنایی، رفتار قبیله را با خود، نوعی اذیت و

کینه‌ورزی می‌شمرد و کرامت انسانی و خردورزی را به خود نسبت می‌دهد:

وَفِي الْأَرْضِ مَنَاءٌ لِلْكَرِيمِ عَنِ الْأَدَى وَفِيهَا لِمَنْ خَافَ الْقَلْبَى مُتَعَزِّلُ
لَعَمْرُكَ مَا بِالْأَرْضِ ضَيْقٌ عَلَى أَمْرِي سَرَى رَاغِبًا أَوْ رَاهِبًا وَهُوَ يَعْقِلُ

(الشنفری، ۱۹۹۱: ۵۹)

* برای انسان کریم در روی زمین، جایی برای دور شدن از اذیت و آزار و گوشه‌ی عزلتی برای کسانی که از خشم دیگران می‌هراسند وجود دارد.
* به جان تو سوگند که هیچ تنگنایی برای انسان خردمند که از سر میل یا از روی ترس شب روی می‌کند نیست.

و حتی برای تأمین منافع خود و انتقاد از آنچه برایش غیر طبیعی جلوه کرده است، دست به عقب‌گرد می‌زند و عالم حیوانی را بر عالم انسانی، ترجیح می‌دهد و در قاموس فکری خود برای انتقاد از عملکرد شیخ قبیله و افراد آن، دلیل‌ها می‌آورد:

وَلِي دُونَكُمْ، أَهْلُونَ: سَيِّدٌ عَمَلَسٌ، وَأَرْقَطُ زُهْلُولٌ، وَعَرَفَاءُ جِيَّالٌ
هُمُ الْأَهْلُ. لَا مُسْتَوْدَعُ السَّرِّ دَائِعٌ لَدَيْهِمْ، وَلَا الْجَانِي بِمَا جَرَّ، يُخَذَلُ
وَكُلُّ أَبِيٍّ، بَاسِلٌ غَيْرَ أَتْنِي إِذَا عَرَضَتْ أُولَى الطَّرَائِدِ أَبْسَلُ

(الشنفري، ۱۹۹۱: ۵۹)

* من غیر از شما خویشاوندانی دارم: گرگ تندرو، ببر نرم پیکر، و کفتار.
* فقط آن‌ها شایسته خویشاوندی هستند. نه رازی راکه به آن‌ها سپرده شده، فاش می‌کنند و نه جنایتکار را به خاطر کرده‌هایش ترک یاری می‌کنند.
* همه‌ی آن‌ها خویشان دار و قهرمان هستند. ولی من هرگاه سردسته‌ی شکارها پدیدار شود، از همه شجاع‌ترم.

در ابیات پنج‌گانه‌ی فوق، گزاره‌های گوناگونی در اختیار داریم که از یک صورت یا ساختمان زبانی متشکل از آواها، قواعد دستوری و واژگان حکایت دارند؛ اما این‌ها تنها تعیین‌کننده‌ی معنا و پیام یک گزاره نیستند. نگاهی به گزاره‌های:

۱- «منأى للكريم عن الأذى»؛

۲- «لمن خاف القلى متعزل»؛

۳- «هو يعقل»؛

۴- «هم الأهل»؛

۵- «لا مستودع السرّ ذائع لديهم»؛

۶- «لا يُخَذَلُ الجاني بما جرَّ»؛

۷- «غَيْرَ أَنِّي أُبْسَلُ».

حقیقت این است که علاوه بر عنصرهای سازنده‌ی صورت‌های زبانی، عوامل روان‌شناختی، و جامعه‌شناختی نخستین عوامل صورت‌دهنده‌ی این گزاره‌ها هستند. زیرا در همه‌ی این گزاره‌ها وجود ذهنی پیام پیش از وجود کلامی است و متکلم به‌عنوان حرکت دهنده‌ی این وجود ذهنی به سوی وجود کلامی، ضمن ارائه‌ی نمایی از اوضاع اجتماعی و امکانات فراروی کسانی که در جامعه به هر شکل، دچار چالش می‌شوند سعی دارد، به لحاظ روان‌شناختی اولاً: خود را به عنوان انسانی کریم نشان دهد. ثانیاً: دیگران را از اذیت و آزار اطرافیان خود آگاه سازد و ثالثاً: با همین گزاره‌های نام برده، به ویژه گزاره‌ی چهارم و پنجم و ششم با وارد کردن شوک روانی و با توییح تصمیم‌گیرندگان علیه او، آن‌ها را متنبه سازد و بی‌خیالی خود را نشان دهد؛ زیرا ممکن است نیت‌هایی که گوینده در سر می‌پروراند، چند جانبه باشند؛ به همین دلیل وجود ذهنی، همیشه استعداد‌های بالقوه‌ای دارد که متکلم، این نیت‌ها و غرض‌ها را در قالب وجود کلامی به فعلیت می‌رساند. حال، براساس آن نیت‌ها ممکن است تمام استعداد‌های بالقوه‌ی وجود ذهنی در قالب وجود کلامی در آن واحد به فعلیت برسند. که عنوان بخشیدن به این فعلیت‌ها و ابلاغ پیام، دو عامل و بستر مهم را می‌طلبد: یکی امکانات تعبیری هر زبان و دوم سطح ادراک دریافت‌دارندگان پیام. این جاست که بایستی به فرق میان زبان گفتار و نوشتار توجه کرد. زبان نوشتار در بسیاری وقت‌ها از به تصویر کشیدن زبان گفتار ناتوان می‌شود. زیرا احساس‌های بشر چند جانبه‌اند و انسان برای اظهار آن‌ها از زبان گفتار بهره می‌گیرد. به عنوان نمونه، می‌توان به فشار آوایی بر کلمه یا عبارت و یا جمله‌ای اشاره کرد.

چهارم: این که حس برترجویی، همزاد بشر است اما رویکرد آن در هر جامعه‌ای با توجه به سطح پیشرفت‌های مدنی - اجتماعی، فکری گوناگون است. جامعه‌ی جاهلی که افتخارش به جنگ و جنگاوری و دلاوری است، این حس برترجویی را در شکار، حیوانات و دشمن ترسیم می‌کند. گاهی ابزارهای شکار برایش چنان اهمیت می‌یابد که با توصیف آن می‌خواهد، آن را به رخ دیگران بکشانند:

هُتُوفٌ مِنَ الْمَلْسِ الْمُتُونِ يَزِينُهَا رَصَائِعُ قَدِيبَتِ إِلَيْهَا وَمِحْمَلُ

(الشنفری، ۱۹۹۱: ۶۰)

* (تیرهای آن) کمان زوزه می‌کشد. پیکری نرم دارد. زیور آلات آویخته بر آن و بند کمان، زینت دهنده‌ی آن است.

شاید روی همین اصل است که جان لاینز^۱ معتقد است که نخستین نقش زبان بیان فکر و اندیشه‌ای است که در یک موضوع وجود دارد و ساخت زبان، از راه تعدیل‌های مناسب آن، برای منظورها و مقاصد گوناگون و بر حسب همین نقش نخستین (یعنی بیان اندیشه‌ی موجود در یک موضوع) مشخص می‌شود

نقش گرای

همه‌ی کسانی که نقش‌گرا هستند، بر حالت چند نقشی بودن زبان، یعنی علاوه بر نقش توصیفی بر نقش بیان احساسات یا نقش عاطفی و نیز نقش‌های اجتماعی و ترغیبی زبان، تأکید می‌کنند (Lyons, 1984:227)، بنابر این، علاوه بر بیان نقش‌های عاطفی و اجتماعی و روان‌شناختی زبان در ابیات گذشته، می‌توان به نقش ترغیبی موجود در بیت‌های شماره‌ی ۴ و ۵ لامیه نیز اشاره کرد که شاعر نیز نقش هدایت‌گری و ترغیبی خویش را در مواقع بحرانی، آزاردهنده بازی می‌کند

1- J. Lyons

و غیرمستقیم فرمان به سفر می‌دهد و زمین خداوند را گسترده و هجرت را از ویژگی خردمندان برمی‌شمرد و گاهی پا را از ظواهر، پا را به عالم عملکردها فراتر می‌گذارد.

بنابر آنچه گذشت، می‌توان نتیجه گرفت که معنای جمله‌ها با واژگان ترکیب یافته، چیزی متمایز از پیام نهفته در فراسوی آن ترکیب‌هاست. به عنوان مثال، می‌توان به گزاره‌ی «هم الأهل» اشاره کرد که در آن، واژه‌ها بر پایه‌ی توالی‌های ممکن با ایجاد سطحی آوایی قرار گرفته‌اند. به عبارت دیگر نوع واژه و نوع چینش و ترتیب واژگان باعث می‌شود که "معنی، ترکیبی از روابط بافتی باشد که علاوه بر محیط اجتماعی و بافت موقعیتی خاص، نقش‌های آوایی، صرفی و نحوی نیز بر آن اثر گذار است" (آقاگل‌زاده ۱۳۸۵: ۲۵) در این ترکیب، مبتدا و خبر، هر دو معرفه هستند و در زبان عربی اگر خبر معرفه به «ال» باشد، نشان دهنده‌ی حصر مسند در مسندالیه است؛ یعنی فقط آن‌ها شایستگی نزدیکی و خویشاوندی را دارند، نه کسی دیگر. لذا این توالی و این نقش نحوی، در پیوند با کاربران، تکیه‌ای آوایی ایجاد نموده است که به پیام سمت و سوی کنایی بخشیده است.

دیدگاه فرث^۱ را در بخش دیگر «لامیه» که شاعر در ادامه، دست به شخصیت‌شناسی می‌زند، می‌یابیم. شاعر اگرچه باز به دنبال برتر نشان دادن خود در حوزه‌های مختلف بر سایر افراد جامعه‌ی موجود آن روز است، اما در همین بخش، در فراسوی شیشه‌ی شعر می‌توان اوضاع اجتماعی، فقر مالی، فقر شخصیتی، جایگاه زنان و بی‌نقشی آنان در پیش‌برد اهداف زندگی و برآوردن نیازمندی‌های اولیه، وجود مردسالاری مطلق و بی‌چون و چرا و وجود احساسات فمینیستی را با گذر از معانی ترکیب‌ها به خوبی مشاهده کرد:

۱. وَكَلَسْتُ بِمَهْيَافٍ يُعَشِّي سَوَامَهُ مُجَدَّعَهُ سُقْبَائِهَا وَهِيَ بُهْلٌ
 ۲. وَلَا جُبًّا أَكْهَى مُرَبِّ بَعْرَسِهِ يُطَالِعُهَا فِي شَأْنِهِ كَيْفَ يَفْعَلُ
 ۳. وَلَا خَرَقٍ هَيِّقٍ، كَأَنَّ فُؤَادَهُ يَظَلُّ بِهِ الْمَكَاءَ يَعْلُو وَيَسْفَلُ
 ۴. وَلَا خَالَفَ دَارِيَهُ مُتَعَزِّلٌ يَرُوحُ وَيَعْدُو دَاهِنًا يَتَكَحَّلُ
 ۵. وَكَلَسْتُ بَعْلًا شَرُّهُ دُونَ خَيْرِهِ أَلْفٌ، إِذَا مَا رُعْتَهُ اهْتَاجٌ، أَعَزَّلُ

(الشنفری، ۱۹۹۱: ۶۳)

*من هرگز مانند آن ساربانانی نیستم که (از روی بی خردی، شترها را به دور دست‌ها می‌برد و) پی‌درپی تشنه می‌شود و شبانه چارپایان را به چرا می‌برد. و با وجود این که بر پستان‌های شتران حفاظی نیست باز بچه شترها گرسنه اند و دچار سوء تغذیه شده اند.

*و نه آن ترسو و نادان بی‌خیر و برکت هستم که دایم در کنار همسرش نشسته باشد و در انجام امور با او مشورت می‌کند.

*و من هرگز، مانند آن شترمرغ ترسو نیستم که (دلش به تاب و توپ افتاده) گویی پرنده‌ی کوکو در دلش بال و پر می‌زند.

*و نه آن فرد بی‌خاصیت‌خانه نشین هستم که با زنان هم‌نشین است و بامدادان و شامگاهان مشغول واکس مو و کشیدن سرمه است.

*و من هرگز همانند آن مرد کوتوله‌ای نیستم که شرّ او فراتر از خیر اوست و نسبت به هر کاری ناتوان است و چون او را بترسانی، هیچانی می‌شود و ابزار دفاعی هم در اختیار ندارد.

برای شاعری که نه مال و دارایی دارد و نه پشتوانه و حامی، مطمئناً سخن گفتن از کیفیت به چرا بردن گوسفندان، چیزی جز بیان برتری خود در تحمل تشنگی و برتری در جود و کرم نیست. شاعر در ابتدا با تأکید، ترس، بداخلاقی و کودنی را از خود نفی می‌کند. یکی از گفتمان‌های رایج آن روز که خود را کاملاً طبیعی جلوه داده است و مردم آن را بی‌هیچ مقاومتی پذیرفته بودند افتخار به

قایل نبودن هیچ جایگاهی برای زنان آن روز و دخالت ندادن آن‌ها در امور مشورتی است. به گونه‌ای که شاعر مشورت کردن با همسر در امور زندگی را یکی از مظاهر کودنی برمی‌شمرد.

شاعر در بیت سوم، برای ترسیم ترس و نفی آن از خود، انسان ترسو را به شترمرغ تشبیه می‌کند و به تپش قلب با تشبیه آن به پرنده‌ی «کوکو» (المکاء) صورتی جاندار می‌بخشد. اما آنچه که بیان آن مهم است تجربه‌ی عینی‌گرایانه‌ی شاعر در این خصوص است، نه اینکه او یک پرنده‌شناس و یا حیوان‌شناس است.

در بیت چهارم، شاعر با نفی روحیه‌ی فمینیستی و نفی اصالت بخشیدن به خانم‌ها در حقیقت به سرزنش و توبیخ کسانی می‌پردازد که صبح و شب با روغن مالی به موها و سرمه‌کشیدن در چشم‌ها، با زنان، همنشین و هم‌صحبتند.

نکته‌ی مهمی که در این بیت، به چشم می‌خورد، روند تغییر ارزش معنایی واژه‌هاست که با هربار کاربرد در بافتی خاص، حالت شناور بودن خود را از دست می‌دهند: واژه‌ی «خالف» قبل از ورود به متن، میان مفاهیم ترس و بیماری و ضعف جسمانی، شناور است و به عنوان یک دال تهی به حساب می‌آید! مفهوم اول (ترس) رویکردی روانشناختی و مفهوم دوم (بیماری و ضعف جسمی) رویکردی پزشکی و زیستی دارد؛ ولی دلالت مشترک میان این دو رویکرد «به جای ماندن در منزلگه است». چه آنان که به دلیل ترس از نبرد، در منزل می‌مانده‌اند و چه آنان که بیمار و ناتوان بودند و به هنگام کوچ، بر جای می‌مانده‌اند. جامعه‌ی جاهلی کوچ‌رو که نگاهی مادی و حسابگرانه به اطرافیان خود داشته است به نظر می‌آید هر جا که پای منفعت‌طلبی در کار بوده است، ناتوانان بی‌خیر و برکت را در منزلگاه‌های کوچ‌نشینی رها می‌ساخته و رهسپار می‌شده‌اند؛ اما بافت موجود و سیاق و ترکیب واژگان نشان از مفهوم اول (ترس) دارد.

علاوه بر این واژگان دیگری همچون «هوجل» را نیز در شعر او می‌توان دید. شاید روی همین اصول بود که نوام چامسکی^۱ ریاضی دان و زبان‌شناس آمریکایی بیان داشت: "ساختارهای زبان به طور ذاتی برنامه ریزی می‌شوند؛ ولی توانمندی‌های تعبیری آن‌ها نامشخص است" (محمد صنعتی؛ ۱۳۸۴: ۳۸) و بر اساس روابط هم‌نشینی کاهش‌ها و یا افزایش‌های معنایشان هویدا می‌گردد.

تحلیل بافتی

زمانی که فرث، تحلیل بافتی را مطرح کرد، یکی از راه‌های تحلیل زبان بر پایه‌ی بافت موقعیت را، روابط هم‌نشینی موجود میان عناصر ساخت زبانی دانست (آقاگل‌زاده، ۱۳۸۵: ۲۱) که این نوع روابط را برای اولین بار سوسور به هنگام توصیف ساختار زبان، مطرح کرده بود که با عنوان مشخصه‌های دوگانه‌ی زبان، مطرح شدند (لطفی‌پورساعدی، ۱۳: ۳۰). همان چیزی که جورج یول از آن تحت عنوان "بافت زبانی"^۲ و "بافت فیزیکی"^۳ یاد کرد و بافت فیزیکی را عام‌تر از بافت زبانی دانست. (George Yule:2006:114)

یکی از دستاوردهای مهم زبان‌شناسی نقش‌گرای مکتب پراگ، توجه کردن به چگونگی شکل‌گیری مفاهیم در درون ساخت جمله‌های زبان و همچنین، میزان بار معنایی بخش‌های سازنده‌ی آن‌ها از دیدگاهی نقش‌گرایانه و روان‌شناختی بود. آنان درباره‌ی روند تغییر ارزش معنایی واژه‌ها با هر بار کاربرد آن‌ها در بافتی خاص نیز دیدگاه‌هایی همچون «نمای نقشی جمله» مطرح کردند. این دیدگاه؛ توسط «ویلم متسیوس»، یکی از بنیانگذاران مکتب پراگ، مطرح شد (آقاگل‌زاده، ۱۳۸۵: ۱۸).

1- Noam Chomsky

2-Linguistic context

3-Physical context

بنابراین واژه‌ی «هَوَجَل» را در خارج از بافت کنونی‌اش و خارج از پیوندی که با واژگان قبل و بعد خود دارد، نمی‌توان ارزش‌گذاری کرد. اگرچه هر دو بر «بلند بودن»، دلالت می‌کنند، اما در ترکیب اول (هُدَى الْهُوَجَلِ) بار کنایی منفی یافته و در ترکیب دوم (يَهْمَاءُ هَوَجَلٌ) گستره‌ی بیابان را نشان می‌دهد. پژوهشگرانی همچون "گلدمن"^۱ و "پاپسون"^۲ از این واژگان تحت عنوان "دال‌های تهی" یا "شناور" یاد کردند که مدلول مبهم و متغیر و نامشخص دارند و معتقد بودند که چنین دال‌هایی، وقتی معنا دارند که تفسیرگران از آن‌ها معنا بخواهند (چندلر، ۱۳۵۸: ۱۱۹). همان چیزی که امبر توایکو^۳ با عنوان "نشانی نامحدود"^۴ ابداع کرد تا به فرایندی اشاره کند که مدلول با آن برای پیرس^۵ از طریق "تفسیر" و برای بارت^۶ از طریق "دلالت ضمنی" و برای دریدا^۷ از طریق "بازی آزاد" و برای لکان^۸ از طریق "مدلول لغزنده" به طور بی‌پایان دگرگونی می‌پذیرد و به‌عنوان یک دال برای چند مدلول، عمل می‌کند (چندلر، ۱۳۵۸: ۳۴۹). همین‌جاست که ون دایک^۹ سخن از کاربردشناسی به میان می‌آورد و کار اصلی آن را مطالعه ارتباط بین نشانه‌ها و کاربران آن‌ها می‌داند.

یکی دیگر از ساختارهایی که می‌توان از دیدگاه نقش‌گرایانه و روان‌شناختی، به‌ویژه روان‌شناسی رفتارگرا و جامعه‌شناختی در آن تأملی داشت، بیت زیر است:

وَلَسْتُ بِعَلٍّ شَرَّةٍ دُونَ خَيْرِهِ، أَلْفٌ، إِذَا مَا رُعِيَتْهُ اهْتِاجٌ، أَعَزُّ

(الشنفری، ۱۹۹۱: ۶۲)

-
- 1- Lusian Goldman
 - 2-Stephen Papson
 - 3- Umberto Eco
 - 4-Unlimited Semiosis
 - 5-Charles Sandres Peirce
 - 6- Barth
 - 7- Derrida
 - 8 -Lacan
 - 9-Dijk Teun Adrianus Van

*و من هرگز همانند آن مرد کوتوله‌ای نیستم که شرّ او فراتر از خیر اوست و نسبت به هر کاری ناتوان است و چون او را بترسانی، هیچانی می‌شود و ابزار دفاعی هم در اختیار ندارد.

نکته‌ی بسیار زیبایی که در این بیت، مشاهده می‌شود، نقش دو سویه‌ی زبان و رفتار بر یکدیگر است، یا به عبارت دیگر اثر زبان بر شخصیت و اثر روان‌شناسی بر تصویرهای زبانی است:

واژه‌ی «الْف» از ماده‌ی «لفف» (به معنی جمع کردن) است. این واژه‌ی در این متن، شکل رفتار و عکس‌العمل آدم‌هایی را نشان می‌دهد که بسیار تنبل و بی‌تاب و توانند و زمانی که از آن‌ها درخواست انجام کاری می‌شود خود را خمیده نموده به جسم خود شکلی انحنایی می‌بخشند و سر و دستان و نیم تنه‌ی بالا را به نیم تنه پایین نزدیک می‌کنند. همچنین در حوزه‌ی روان‌شناسی شخصیت می‌توان نقش ترس را بر هیجان‌ات فردی و یا به عبارت دیگر ترس را به عنوان یکی از عوامل هیجان، مورد دقت نظر قرار داد که جمله "إِذَا مَا رَعْتَهُ أَهْتَا" علاوه بر نشان دادن پیوند میان ترس و هیجان‌های فردی، نوعی «تحلیل رفتگی»^۱ را به تصویر می‌کشد. برخی تحلیل رفتگی را نوعی انزوای عاطفی، روانی و جسمانی دانسته‌اند که اغلب با ترک فعالیت همراه است (زارعی‌متین، ۱۳۸۸: ۱۸۸) که این انزوا را هم در عبارت قبل و هم از فراسوی بیت زیر، می‌توان تشخیص داد.

وَلَا خَالَفَ دَارِيَهَ مُتَغَزِّلٌ يَرُوحُ وَيَعْدُو دَاهِنًا يَتَكَحَّلُ

(الشنفری، ۱۹۹۱: ۶۱)

*و نه آن فرد بی‌خاصیتِ خانه‌نشین هستم که با زنان، هم‌نشین است و بامدادان و شامگاهان مشغول واکس مو و کشیدن سرمه است.

اما تحلیل رفتگی خود شنفری بیش از کسانی است که او خود را از آن‌ها برتر دانسته است و یا سرزنش کرده است؛ زیرا نتیجه‌ی او در این رقابت، که با عالم انسانی و حیوانی در رسیدن به مقصود و رهایی از فقر و گرسنگی شروع کرده است، نافرجام مانده است.

حال اگر به فضای کلی لامیه، گذری و نظری ژرف بیفکنیم، روح هنجارگریز، جامعه‌گریز و جسم‌گریزپای، ناآرام و بی‌قرار و خروج او از امور طبیعی را در واژگان این سروده به ویژه واژگان پایانی بیت‌ها می‌توان بیرون کشید. نگاهی به جدول ذیل، این حقیقت را آشکار می‌سازد:

جامعه‌گریزی	گریزپایی	کوچ	هنجارگریزی	بی‌قراری و ناآرامی	خروج از امور طبیعی
لَأْمِيلُ	تَتَقَلَّقُلُ	نَزَلُ	يُخَذَلُ	يَعْلُو وَيَسْفَلُ	يَتَكَحَلُ
أَرْحَلُ			أَعْجَلُ	تَرَنُّ وَتَعُولُ	أَذْهَلُ
مَتَعَزَّلُ			مَتَعَلَّلُ	تَشَكَّلُ	أَطْحَلُ
انْحَوْلُ			مَتَطَوَّلُ	تَتَصَلَّصَلُ	نَحَلُ
يَعْمَسَلُ				تَتَغَلَّغَلُ	بُسَلُ
				تَتَمَلَّمَلُ	قَحَلُ
					الْمُوْتَلُ

گذشته از این، تقسیم‌بندی‌های سه‌گانه‌ی دیگری را در شعر او می‌توان یافت. این سه‌گانه‌ها به دو شکل، ظاهر شده‌اند:

۱. یا با تقسیم‌بندی صریح نشان داده می‌شوند:

وَإِنِّي كَفَّانِي فَقَدْ مَنْ لَيْسَ جَازِيًا بِحُسْنَى، وَلَا فِي قُرْبِهِ مُتَعَلَّلُ
ثَلَاثَهُ أَصْحَابٍ: فُوَادٌ مُشِيْعٌ وَأَبْيَضٌ إِصْلِيْتُ وَصَفْرَاءُ عَيْطَلُ

(الشنفری، ۱۹۹۱: ۶۰)

*وقتی کسی نیست که پاداش خوبی ها را دهد و یا در کنارش آسوده خاطر باشد،

*سه یار و همراه مرا بس است: دل نیرومند، شمشیر برآن و کمان بلند.

شاعر اگرچه با کنایه‌ای تعریضی (طعنه‌آمیز) پاداش نیک دادن، آرامش دادن و آرامش گرفتن را از آنان نفی می‌کند، ولی شاعر به لحاظ روان‌شناختی، قصد وارد کردن شوک‌های روانی به مخاطبان دارد تا از این رهگذر، بی‌خیالی خود را نسبت به آن رفتارها، گوشزد کرده و گفتمانی را ایجاد کند که مخاطب، گمان برد در صورت بی‌توجهی اقوام و خویشان (به هر دلیل ممکن) می‌توان به داشته‌های شخصی خود از جمله به سه چیز تکیه کرد: دل نیرومند، شمشیر برآن و کمان بلند.

۲. و یا تقسیم‌بندی غیر صریح است و هر یک از موارد سه گانه، شاعر را در شرایطی بحرانی قرار داده‌اند: سه دشمن که سایه به سایه او را تعقیب می‌کنند: اولی همه جا با اوست، و سومی نشان از نابرابری‌هایی دارد که مورد اول و دوم را برای او رقم زده است:

۱- گرسنگی (دشمن درون)؛

۲- سرمای شبانگاهی و گرمای شدید چاشتگاهی (دشمن برون)؛

شبی سرد است. شب و صحرای وحشتناک و روز گرم سیماسوز و جان سوز.

۳. جنایت‌ها و بی‌عدالتی‌هایی که او را از یار و دیار، مطرود ساخته است (دشمن برون).

گویا زمین و زمان و آسمان و مردمان با او به کین برخاسته‌اند:

طَرِيدُ جَنَائِبِ تَيَّاسِرِنَ لِحَمَّةُ عَقِيرَتُهُ لَأَيُّهَا حُمُّ أَوْلُ

(الشنفری، ۱۹۹۱: ۶۸)

*من رانده‌ی جرم و جنایت‌ها هستم (تحت تعقیب کسانی هستم که به آن‌ها حمله کردم) و آن‌ها در دستگیری من با هم، رقابت می‌کنند. (تقدیر هویدا نیست) که کدام یک، جان مرا خواهد ستاند.

او گرسنگی را سر می‌دواند؛ شاید بتواند آن را به بوته‌ی فراموشی بسپرد؛ ولی دل‌پیچه‌ها ره‌ایش نمی‌کنند. با وجود این، سری به آزادگی خود می‌زند. مدعی

است: تحمل گرسنگی فراتر و ارزشمندتر از زیر بار منت دو نان، رفتن است:

أَدِيمُ مَطَالَ الْجُوعِ حَتَّى أُمَيْتَهُ وَأَضْرِبُ عَنْهُ الذِّكْرَ صَفْحًا فَأَذْهَلُ
وَأَسْتَفُّ تُرْبَ الْأَرْضِ كَيْلًا يَرَى لَهُ عَلَيَّ مِنَ السُّطُولِ امْرِيَّ مُتَطَوَّلُ

(الشنفری، ۱۹۹۱: ۶۲)

*گرسنگی را سر می‌دوانم تا آن را بمیرانم. و کاملاً از یاد او روی می‌گردانم تا فراموشش کنم.

*خاک را بی هیچ معجون‌ی می‌خورم تا هیچ گردن کش متکبری بر من منت نرود. در همین حین شاعر ناگه به لحاظ روان‌شناختی به ذهنش خطوط می‌کند که مبدا دیگران تصور کنند این ادعا از سر ضعف است. یعنی شاعر چون دستش به نیازمندی‌های اولیه نرسیده است، از موضع ضعف چنین ادعای حکمت‌آموزی را مطرح کرده است؛ لذا برای دفع توهم، بیان می‌دارد:

وَلَوْلَا اجْتِنَابُ الدَّامِ، لَمْ يُلْفَ مَشْرَبٌ يُعَاشُ بِهِ، إِلَّا لَدَيَّ وَمَا كَلُّ

(الشنفری، ۱۹۹۱: ۶۳)

* اگر پرهیز از سرزنش نبود، هر نوع نوشیدنی و خوراکی را می‌توانستی نزد من بیابی.

براساس همین واری‌های اولیه‌ی مفهوم گفتمان بود که ون دایک با سه بعد اصلی ذیل روبه‌رو شد:

أ- کاربرد زبان؛ ب- برقراری ارتباط میان باورها؛ ج- تعامل در موقعیت‌های اجتماعی و بیان داشت که کاربرد زبان بر باورها و تعامل و بر عکس تعامل بر

نحوه‌ی سخن گفتن مردم تأثیر می‌گذارند و باورها کار برد زبان و تعامل را کنترل می‌کنند (ون دایک، ۱۳۸۷: ۱۸)، و ما هر سه بعد و تأثیر و تأثر هریک از آن‌ها را بر یکدیگر در تمام کاربردهای زبانی لامیه به ویژه در شاهد مثال اخیر می‌توانیم به وضوح ببینیم.

آواره‌های دیروز کوه و بیابان و کارتن‌خواب‌های امروز ممکن است روزها و ماه‌ها و چه بسا در طی سال برای بهداشت و سلامت خود هیچ آبی و برای رفع گرسنگی هیچ قوت لایموتی هم نیابند. البته تمام تقصیرها از آن نهادهای اجتماعی متولی رفاه و آسایش و نهادهای تربیتی و بازدارنده از ناهنجاری‌ها نیست؛ بلکه پیشینه‌ی خانوادگی، شیوه‌های تربیتی و الگوهای پرورشی نهاد خانواده، عملکرد پدر و مادر، جایگاه و پایگاه افراد خانواده و فرد در جامعه، وضعیت آفرینشی یا ظاهری فرد (سلامت جسمانی) همه و همه در ناهنجاری‌ها، هنجارگریزی‌ها مؤثرند و ممکن است خلل در هر یک از آن‌ها عقده‌هایی ایجاد کند؛ اما نقش نهادهای یاد شده در پیشگیری، کاهش و درمان آن عقده‌ها و ناهنجاری‌ها نیز می‌تواند مؤثر باشد. "آلفرد آدلر"، روانپزشک اتریشی، معتقد بود که در هر انسانی عقده حقارت وجود دارد؛ زیرا هر فرد به هنگام تولد، موجودی کاملاً ضعیف و بیچاره است و در تمام دوران کودکی خود، به دیگران اتکا دارد. این احساس حقارت را عوامل جسمی و اجتماعی تشدید می‌کنند (شاملو ۱۳۸۲: ۹۲).

شنفوری کنیززاده‌ای بود که به ننگ سیاهی و بردگی مادر، پدر از پذیرش فرزندش او سر باز زد. او از جمله کسانی بود که به ننگ سیاهی نام «کلاغ‌های عرب» را بر آن‌ها نهاده بودند. و همان‌گونه که از نام او هویداست لب‌هایی درشت به سان لب‌های شتران داشت. که همه‌ی این‌ها در هنجارشکنی‌های شنفوری بی‌تأثیر نبوده است.

اما آنچه از فراسوی این گفتمان شعری می‌یابیم این است که: فرد در چنین فضایی که بنیان خانواده سست شده است و مادر خانه جایگاهی مشورتی ندارد و هیچ نقش و رسالتی را در پیش‌برد اهداف بلند، بازی نمی‌کند، بلکه به عنوان یک برده و کلفت به او نگاه می‌شود به ویژه که خود نیز از کنیزها باشد، وقتی که پدر، پسر را به عنوان یک کنیززاده می‌بیند حتماً تیر تحقیرهای او نیز دائماً فرزند را نشانه می‌روند و او را از هستی ساقط می‌کنند. بی‌دلیل نبود که دانشمند آلمانی "کارن هورنی"^۱ پس از سال‌ها مطالعه به این نتیجه رسید که انگیزه اصلی رفتار انسان، "احساس امنیت"^۲ است. اگر فرد در رابطه با اجتماع و به خصوص در رابطه با خانواده احساس امنیت را از دست بدهد، به اضطراب اساسی، دچار می‌شود. هورنی اضطراب اساسی را احساس متروک شدن، بیچارگی و بی‌پناهی در دنیایی که بالقوه خطرناک و ترسناک است، تعریف می‌کند و بی‌تفاوتی، رفتار بی‌ثبات، احترام نگذاشتن به خواسته‌ها، نبود گرمی و صمیمیت، تبعیض، سلب مسئولیت را از جمله عواملی می‌داند که از سوی جامعه و به ویژه، خانواده در فرد، احساس نا امنی ایجاد می‌کنند (شاملو ۱۳۸۲: ۹۴).

وقتی نهادهای اجتماعی، کارآمدی خود را در اصلاح فرد و جامعه از دست می‌دهند و خود، ابزار و عامل تخریب فرد می‌شوند طبیعی است که امثال شنفری سر به دشت و بیابان‌های سوزان روز و سرد شب بنهد و برای جبران عقده‌های حقارت‌هر جا که توانسته دست به حمله‌های خارق العاده زده است و خود را از گرسنگی (این دشمن درون) رهایی داده است و هر جا ناتوان مانده به فخر فروشی‌ها و منت‌های بی‌مورد دست زده است.

1-Karen Horney
2-security

نتیجه

- * گفتمان‌ها، شکل‌دهنده و القاء‌کننده‌ی فرهنگ و ایدئولوژی خاص در یک جامعه می‌گردند.
- * ایدئولوژی‌های حاکم بر جامعه یا یک گروه خاص، در افراد وابسته به آن انتظاراتی را ایجاد می‌کند و این انتظاراتها منجر به خودکامگی و در نتیجه تنظیم عنصرهای ساختاری زبان بر اساس باورهای شخصی می‌گردد.
- * گفتمان انتقادی شعر می‌تواند آینه شفاف‌ی باشد که مخاطب و دریافت‌دارنده پیام را یاری می‌دهد تا بخشی از حقایق سیاسی، اجتماعی، تربیتی را در آن ببیند.
- * گفتمان انتقادی شعر، به سان گروه سایه، می‌تواند با به حرکت در آوردن شبیه‌هایی در فراسوی شیشه نیمه مات گفتمان، مخاطب و یا تحلیل‌گر را وارد کند که به آن سوی شیشه رود و تحلیل‌های خود را بر اساس موقعیت زمانی و مکانی و شرایط روحی و روانی پیام‌دهنده با مبنا قرار دادن فرد، و نهادهای اجتماعی، ارائه دهد.
- * آینده‌نگری‌های کاربران زبان، خواسته‌های احتمالی آینده و نیاز به مخاطبان از جمله صورت‌دهنده‌ها و آرایش‌دهنده‌های واحدهای ساختاری و بافتاری زبانی است.
- * صورت‌های زبانی انعکاس‌دهنده، بخشی از شخصیت آدمی است و در شناخت شخصیت و ادراک فراسوی صورت‌های زبانی نمی‌توان از فرد صحبت کرد زیرا فرد بدون ارتباطش با سایر انسان‌ها موجودیت ندارد.
- * واژه‌ها به نوبه‌ی خود نقش دو سویه‌ی زبان و رفتار را بر یکدیگر، منعکس می‌کنند. واژه‌ی "الف" در لامیه العرب از این جمله است.

* جمله‌هایی همچون "إذا ما رعته أحتاج"، با بیان نقش ترس بر هیجان‌های فردی، مبین پیوند غیر قابل انکار زبان و روانشناسی هستند.

* واژه‌ی «خَالِف» قبل از ورود به متن لامیه‌العرب یک دال تهی است. چنین واژه‌هایی روند تغییر ارزش معنایی را نشان می‌دهند؛ زیرا ممکن است دلالت واژه، رویکردی روانشناختی و یا رویکردی پزشکی و زیستی داشته باشد.

* گزاره‌هایی هم چون: «منأى للكريم عن الأذى»، «لمن خاف القلى متعزل»، «هو يعقل»، «هُمُ الْأَهْلُ»، «لا مستودع السر ذائع لديهم»، «لا يُخَذَلُ الْجَانِي بِمَا جَرَّ» و «غَيْرَ أَنِّي أُبْسَلُ» نشان می‌دهند، علاوه بر عنصرهای سازنده‌ی صورت‌های زبانی، عوامل روان‌شناختی و جامعه‌شناختی، نخستین عوامل صورت‌دهنده‌ی گزاره‌ها هستند.

از جمله مباحثی که در فراسوی شعر هر شاعر به‌ویژه، شنفری می‌تواند بررسی شود معانی واج‌ها و دلالت‌های آوایی آن‌هاست؛ لذا در پایان پیشنهاد می‌شود که اگر در تحلیل اشعار، رویکردهای زبان‌شناسی به چالش‌های ترجمه، پیوند زده شود، موضوعی نو و بررسی آن بسیار، ضروری است.

منابع و مراجع

- ۱- آشوری؛ داریوش. (۱۳۷۷) *ما و مدرنیته*. بیجا، تهران، مؤسسه‌ی فرهنگی صراط.
- ۲- آفاگل‌زاده؛ فردوس. (۱۳۸۵) *تحلیل گفتمان انتقادی*. چاپ نخست، تهران، انتشارات علمی فرهنگی.
- ۳- افرام البستانی؛ (۱۹۹۸م) فؤاد. *المجانی الحديثة. الطبعة الاولى*، قم، ذوی القربی.
- ۴- چندلر؛ دانیل. (۱۳۸۷) *مبانی نشانه‌شناسی*. ترجمه‌ی مهدی پارسا، چاپ دوم، سوره مهر، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی.
- ۵- زارعی‌متین؛ حسن. (۱۳۸۸) *مدیریت رفتار سازمانی پیشرفته*. چاپ اول، تهران، مؤسسه‌ی انتشارات آگاه.
- ۶- شاملو؛ سعید. (۱۳۸۲) *مکتب‌ها و نظریه‌ها در روانشناسی شخصیت*. چاپ هفتم، تهران، رشد.

- ۷- الشنفری؛ عمرو بن مالک. (۱۹۹۱م) *الديوان*. الطبعة الأولى، بيروت: دار الكتاب العربي.
- ۸- صنعتی، محمد. (۱۳۸۴) تحلیل های روانشناختی در هنر و ادبیات. چاپ سوم، نشر مرکز، تهران، ش ۱۴۲۶/ق
- ۹- لطفی پورساعدی؛ کاظم. (۱۳۸۵) *اصول و روش های ترجمه*. چاپ هفتم، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- ۱۰- ون دایک؛ تئون. (۱۳۸۷) *مطالعاتی در تحلیل گفتمان*. گروه مترجمان، چاپ دوم، تهران، دفتر مطالعات و توسعه رسانه ها.
- ۱۱- یار محمدی؛ لطف الله. (۱۳۸۳) *گفتمان شناسی رایج و انتقادی*. چاپ اول، تهران: هرمس.

12-George Yule: 2006."The Study Of Language".Third edition.Cambridge University.

13-Lyons J.1984.Language and Linguistics An Introduction Cambridge University Press.

تحليل الخطاب النقدي للامية العرب

علي رضا محمدرضايي^١

الملخص

يعالج تحليل الخطاب النقدي عمل اللغة في المجتمع والسلطة والسياسة معتقداً بأن هناك عوامل كالتاريخ وعلاقات القوة والسلطة والبنى الاجتماعية والثقافية والتكنولوجية تكوّن النص أو الصور اللغوية والدلالات الجديدة وتبني الخطاب. ففي هذه التزعة ليست اللغة مرآة صافية تعكس الحقائق كما هي، بل زجاج كدر يحرف الحقائق. فالمقال هذا يحاول أن يعالج من خلال الصور الظاهرة للامية العرب للشنفرى (أحد الشعراء المشاهير في العصر الجاهلي) ما اختفى وراء المفردات والجمل ويكشف الستار عما يمكن أن نراه في بواطن الخطاب الشعري. كما يتعرض المقال لفاعلية البنى الاجتماعية الحاكمة في ذلك العصر، أو عدمها في حركة إصلاحية لصالح الفرد والمجتمع. كما يعيد النظر والقراءة والبحث في الخطابات التي جلت أنفسها طبيعية عبر البنى الاجتماعية الحاكمة وتبناها الناس دون أي صمود ومقاومة. كما يعالج الايات الشعرية من خلال شخصية الشنفرى تحليلاً نفسياً في ضوء علم النفس الشخصي.

الكلمات الرئيسية: الشعر الجاهلي، لامية العرب، العناصر اللغوية، الخطاب النقدي، الشنفرى